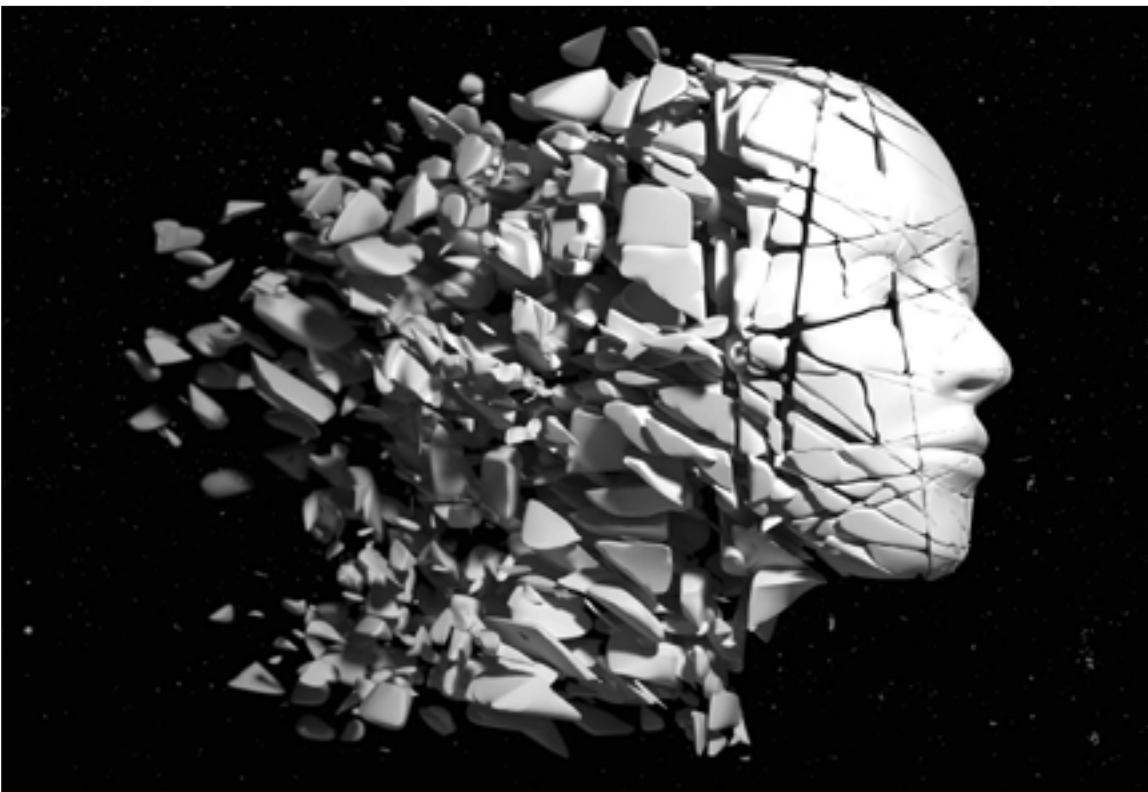


تأملی در نسبت روشنفکری ایرانی با غربگرایی

غرب‌ستایی، جوهره منورالفکری ایرانی



■ **علیرضا پدرام**

روشنفکری از آن دست واژه‌هایی است که مفهوم آن در ۲۰۰ سال اخیر چندین بار دستخوش تغییر قرار گرفته است. طبعاً مفهوم اولیه آن که مترادف با آگاهی و روشن بودن نسبت به محیط پیرامونی و مسائل و مقتضیات زمان در نظر گرفته شود، بدون تردید ساقهای دیرینه در تاریخ و ادبیات ایران دارد. اما در مفهوم جدیدی که به آن اطلاق می‌شود، می‌توان ردپای ارتباطش با غرب را مشاهده کرد. این واژه در مفهوم نوین آن در ادبیات سیاسی معاصر ایران، حاصل تماس ایران و مغرب‌زمین طی دو قرن اخیر بود. این سخن به این معنی نیست که این واژه هم همچون واژه‌های دیگر مدرن مانند جمهوریّت، مشروطیت و... مستقیماً از غرب‌باری از غرب به ایران را یافت؛ چرا که در مراحل آغازین تماس جدید ایرانیان با مغرب‌زمین برای این مفهوم واژگان منورالفکر و نواندیش به کار می‌رفت و در زمان سلطنت رضاشاه بود که فرهنگستان ایران واژه روشنفکر را جایگزین منورالفکر نمود. به لحاظ جامع‌شناختی نیز در همین زمان بود که امکان اسم‌گذاری روشنفکران به عنوان یک طبقهٔ اجتماعی میسر شد.

حیات روشنفکر ایرانی را می‌توان در یک نگاه به چهار دوره تقسیم‌نمود؛ مقطع نخست از ابتدای قرن ۱۹ تا کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹، مقطع دوم از کودتای اسفند تا ابتدای دهه ۴۰، مقطع سوم از خرداد ۴۲ تا پیروزی انقلاب و مقطع چهارم پس از پیروزی انقلاب.

در مقطع نخست روشنفکران از حیث هویتی «غرب‌خواه» بودند. در مقطع دوم «غرب‌ستایی» و «غرب‌زدگی» نیز اضافه شد. اما در مقطع سوم تغییری صورت گرفت و طبقه روشنفکر «غرب‌زدا» و غرب‌گزیز شکل گرفت. پس از انقلاب نیز همین مسیر ادامه یافت اما گروهی از تفکر نخست و دوم نیز در این میان شکل گرفت و توسعه یافت که مجدداً تعریف روشنفکری را با ابهام و بحران مواجه کرد. تا جایی که سؤال «در مقابل غرب چگونه باید رفتار کرد؟» اکنون به یکی از سؤالات کلیدی طبقهٔ روشنفکر در ایران تبدیل شده است.

■ **آغاز غرب‌خواهی در روشنفکران**

در سال‌های ابتدای قرن ۱۹ ایران با موج جدیدی از استعمار غرب، ناشی از بسکان انقلاب صنعتی مواجه گردید. در این رویارویی ایران بستان دیگر کشورهای اسلامی بر خلاف رویارویی ابتدایی که در دوران صفوی اتفاق افتاده بود، به دلیل تقوץ همه‌جانبه غرب با شکست مواجه شد. نقطه عطف این رویارویی ناکامی ایرانیان در جنگ‌های اول و دوم ایران و روسیه و تن دادن به دو عهدنامه ننگین گلستان و ترکمانچای بود. این شکست‌هایسبب‌آری از ایرانیان را وا داشت از خود پیرسند «علت برتری غرب بر ایران چیست؟» که اولین پاسخ به این سؤال با نوعی شیفتگی به تمدن غرب همراه بود. جالب است که حتی عباس‌میرزا که سلحشوری وی در جنگ‌های ایران و روس زبانزد است، پس از این شکست‌ها در نامه‌ای خطاب به فرستاده امپراطور فرانسه به ایران، این سؤال را مطرح می‌کند که نمی‌دانم این قدرتی که شما اروپاییان را بر ما مسلط کرده است، چیست که موجب ضعف ما و ترقی شماست، و خود پاسخ این سؤال را در برتری تمدن غرب‌بنسبت به شرق می‌یابد: «شمار دشمن جنگیدن و فتح کردن و به کار بردن تمام قوای عقلیه، متحیردی و حال آن که ما در چهل و شش غوطه‌ور و بندرت آتیه را در نظر می‌گیریم».

از نظر عباس‌میرزا و همفکرانش بهترین راهکار برای جبران این عقب‌ماندگی، اعزام «کاروان‌های معرفت» به فرنگ برای اخذ تکنیک و تمدن غرب برای غلبه بر آنها بود. در همین راستا افرادی به غرب اعزام شدند که خاستگاه اجتماعی آنها دربار پادشاهی یا اربابان اقتصادی نبود. این گروه در حین اقامت در غرب به‌شدت تحت تأثیر انقلاب فرانسه و پیامدهای آن قرار گرفتند تا حدی که ما به فکری خود را با آن گره زدند. بازگشت این طیف به ایران طبقه جدیدی را در دوران قاجار و قرن نوزدهم میلادی شکل داد که ابتدا منورالفکران خوانده شدند. به این ترتیب در میان طبقات صاحب نفوذ جامعه ایران یعنی دربار، اربابان اقتصادی و

روحانیون، طبقه چهارمی نیز شکل گرفت.

ایران در آن زمان به طور بنیادین با دو مشکل اصلی مواجه بود که موانع اصلی در مسیر پیشروی تمدن ایرانی و رسیدن آن به عقب‌ماندگی از غرب بود. نخست استبداد و دوم استعمار. منورالفکران که خود وامدار کشورهای استعماری بودند، به مورد دوم با دیده اغماض نگر می‌نستند و تنها سراغ عام نخست رفتند. همین‌جا نخستین انحراف فکری طبقه روشنفکر در جامعه ایرانی شکل می‌گیرد. این نگرش سبب شد طبق نظر بسیاری از این نوخواهان رمز اصلی پیشرفت اروپاییان «قانون» و علت اصلی عقب‌ماندگی ایرانیان «نبود قانون» ذکر شود. اگر می‌بینیم ملکم‌خان برای روزنامه خود عنوان «قانون» برمی‌گزیند، در راستای همین طرز

نگرش است.

این قانون‌خواهان ضروری‌ترین مسئله جامعه ایران در شرایط آن زمان را انجام اصلاحات از بالا، گسترش بوروکراسی و تحدید قدرت پادشاه می‌دانستند. بگانه رهیافت پیشنهادی برای این تحولات نیز اخذ مبانی تمدن غرب و تحکیم پیوندهای اقتصادی و سیاسی ایران با تفکر و

دولت‌های غربی بود که در این راستا حتی حاضر به اعطای امتیازات مختلف اقتصادی نیز به بیگانگان بودند.

با این اوصاف شاید بتوان ادعا کرد این نسل نخست بیشتر خواهواه اقتباس از تمدن غرب بود تا به عاریت گرفتن خلق و خوی رفتاری غربیان. نواندیشان ایرانی در این مقطع درخصوص میزان اثرپذیری لازم از تمدن غرب نیز اتفاق‌نظر نداشتند. مثلاً طالبوف از نخستین منتسبین به جریان منورالفکرها می‌نویسد: «از هیچ ملت جز علم و صنعت و معلومات مفید هیچ چیز قبول نکن و تقلید نکن. همیشه ایرانی باش.» و حتی میرزا ملکم‌خان که پدر منورالفکری ایرانی لقب گرفته است در رساله‌ای نوشت: «کدام احقمی گفته که باید برویم و عادات‌های خارجی‌ان را تماماً اخذ نمایم؟» البته در همان زمان منورالفکرهایی چون فتحعلی آخوندزاده نیز حضور داشتند که معتقد به لزوم تقلید همه‌جانبه از غرب بودند.

منورالفکرها طی سال‌های نخستین حضورشان به یک اعتقاد مشترک رسیده بودند و آن اینکه دین و رهبران دینی



ناسیونالیسم روشنفکران ایرانی در دهه‌های نخست قرن بیستم به دنبال بازسازی هویت ایرانی تحت لوای پان‌ایرانیسم اما با اقتباس از غرب آن هم در حد ستایش و پرستش غرب بود



اندیشه



منورالفکرها طی سال‌های نخستین حضورشان به یک اعتقاد مشترک رسیده بودند و آن اینکه دین و رهبران دینی ایران مانع تحقق مدرنیزاسیون و پیاده کردن قواعد غربی در ایران خواهند شد

ایران مانع از تحقق مدرنیزاسیون و پیاده کردن قواعد غربی در ایران خواهند شد. در این میان برخی چون مستشارالدوله و ملک‌خان به دنبال مسیری بودند که همراهی جریان دین و روحانیت را با روشنفکری برقرار کنند و می‌گفتند «ملاحظه اهل فاتیاتیک ایران لازم است». (منظورشان از فاتیاتیک طبقه متعصب دینی بود) و برخی دیگر نیز به‌شدت به مذهب و اصول و قواعد آن تاخته و می‌کوشیدند به زغم خود با از میان برداشتن دین، مانعی از سر راه مدرن شدن ایران بردارند. حاصل جنبش منورالفکری در ایران در مرحله نخست نوعی پارادوکس بر گرد، چنانچه گفته شد هدف اولیه شکل‌گیری این جریان، دست یافتن به رمز و راز پیشرفت اروپاییان برای رهایی از سلطه بیگانه بود اما راهکار نهایی آنها به تحکیم و تشدید این سلطه منجر شد.

این تضاد به همراه جدایی روشنفکران از مردم سبب شد ایرانیان در استفاده از مهم‌ترین دستاورد سیاسی خود در قرن ۱۹ که مشروطیت بود، ناکام بمانند. تأمل در حوادث مشروطه نشان می‌دهد گناه ناکامی این نهضت تا حدود زیادی بر گرد روشنفکران است.

نهضتی که حمایت و حضور بخشی از طبقات اجتماعی روحانیت، بازار و روشنفکران را به همراه داشت و دربار را نیز در دوران مظفرالدین‌شاه مجبور به پذیرش این تغییرات نمود؛ رویکردی پیش گرفت که قابل تأمل بود. تخمین در سفارت انگلیس و اصرار به تغییر نام شورای اسلامی به شورای ملی از این دست اقدامات بود. قانون اساسی که باید با توجه به ماهیت فرهنگ ایرانی تدوین شود با هدایت جریان وقت روشنفکری (تقی‌زاده) که معتقد بود «تا وقتی هیچ استثنائات و» در جایی دیگر گفت: «ایران باید ظاهراً مطابقاً، جسماً و روحاً فرنگی مآب شود و بس.»

این نوع ناسیونالیسم روشنفکران ایرانی در دهه‌های نخست قرن بیستم به دنبال بازسازی هویت ایرانی تحت لوای پان‌ایرانیسم اما با اقتباس از غرب آن هم در حد ستایش و پرستش غرب بود. کودتای ۳ اسفند ۱۲۹۹ و روی کار آمدن حکومت پهلوی نیز به رواج این طرز تفکر کمک شایانی نمود.

یکی دیگر از ویژگی‌های این مقطع از حیات روشنفکران، تأکید بر مدل مومکراسی بر پایه مشروطیت بود. طیف‌های مختلف روشنفکران اعتقاد را در رسانه‌های خود ابراز می‌داشتند که شاه باید پادشاهی کند و نه حکومت و این ملت است که بایستی خود سرنوشتش را تعیین کند.

در دوره پس از رضاشاه و زمانی که استعمار شاه کشور را مانند یک دست‌نشانده تعویض نمود، رفته رفته رگه‌هایی از مخالفت با برخی استعمارگران غربی ازجمله انگلیس در ایران میان روشنفکران شکل گرفت. این موضوع سبب شکل‌گیری یک جبهه ملی مخالف استعمارگری غرب گردید و در این مقطع همچون مشروطه برخی روشنفکران به جریان روحانیت در مبارزه با استعمار نزدیک شدند و در جریان ملی شدن صنعت نفت شکل گرفت. البته رویکرد روشنفکران در مخالفت با غرب اولاً شامل کل جریان روشنفکری نبود بلکه جبهه ملی به عنوان یکی از نمایندگان روشنفکری محور این تفکر بود. در همین دوران مقالات روزنامه‌های روشنفکری سراسر ستایش از غرب بود. مثلاً مجله یادگار شاهد در سر‌مقاله‌ای نوشت: «امروز برای هیچ کس در اینکه تمدن اروپایی مایه سعادت و فلاح زندگی است شک و شبه‌های باقی نمانده تا آنجا که اگر کسی منکران حقیقت شود، او را ابله یا سفسطه‌گر بخوانیم راهی نداریم».

ثانیاًمشکل روشنفکران با غرب بنیادین و فلسفی نبود و صرفاً در موضوعی خاص منحصr می‌شد. چنانچه تلاش برای باز کردن پای یکی دیگر از استعمارگران (امریکا) به ایران به جای انگلیس مؤید این موضوع است. در اواخر این مقطع از تاریخ روشنفکری و مقارن با شکل‌گیری جریان حزب توده در ایران، طیف دیگری از منورالفکرهانیز پدیدار شدند که عقایدشان مبتنی بر ایدئولوژی مارکسیسم بود که در واقع ستایش یکی از حلقه‌های فکری تمدن غرب به حساب می‌آمد و به قول اسلامی‌نودشن در آن دوره این تفکر شکل گرفت که لازمه روشنفکری تر و تازه آن است که انسان چورپی را لااقل چپ‌نمایی کند. رو به شمال داشته باشد که قبله از دگان جهان معرفی شده باشد.

صراط

جریان روشنفکری ایرانی نتوانست با مردم مخلوط شود



کسانی که پدیده روشنفکری را به معنای غربی و اروپایی‌اش وارد کشور ما کردند، آدم‌های سالمی نبودند. امثال «میرزا ملکم‌خان» بودند. آدم خوششان کسی مثل «تقی‌زاده» بود که کلمه قصار معروفش، هنوز در گوش‌ها زنگ می‌زند و بیانگر حالت خودباختگی اوست. روشنفکری در ایران، اساساً سالم متولد نشد. لذاست که در طول این سالیان دراز، روشنفکرهای خوب، روشنفکرهای متعهد و حقیقتاً دلسوز –یکی از خصوصیات روشنفکری «تعهد» است؛ به این معنای معروف در کشور ما– واقعاً حائز این‌معانی بودند. اما در عین حال، جریان روشنفکری، جریانی نشد که بتواند با مردم ایران مخلوط شود، انس بگیرد، از آنها بیاموزد و به آنها تعلیم دهد. در اغلب قضایا، جریان روشنفکری، تجربه خوبی نشان نداد. البته بعضی از اشخاص روشنفکر، انصافاً خیلی خوب وارد میدان شدند و فداکاری‌های زیادی هم کردند. اگر علماً را که یکی از دو جریان مؤثر در نهضت مشروطیت بودند، از مجموعه روشنفکری خارج بدانیم، روشنفکرهای آن دوره که در قالب انجمن‌ها و غیره می‌گنجیدند، دومین جریان تأثیرگذار محسوب می‌شدند. لکن بعد از صدور فرمان مشروطیت، آن اشکالات معروف در جریان روشنفکری پدید آمد.

بیانات رهبری در دیدار مدیران و مسئولان مطبوعات کشور ۷۵/۲/۱۳

درنگ



راهکاری برای خروج پایان‌نامه‌ها از بی‌مصرفی

کسی موضوعی را درخواست کند، متن در اختیار او قرار گرفته و او باید این پی‌دئی را مطالعه کند تا بتواند از آن استفاده کند.

اکنون بحث این است که اگر ما فرضاً در دانشگاه تهران، ۵۰ هزار پایان‌نامه ارشد و رساله دکتری در فرمت word داشته باشیم، و آنها را نه به عنوان یک فایل بسته روی یک پایگاه اطلاعاتی، بلکه با طراحی یک سامانه -مثل آنچه مؤسسه نور یا وبسایت noorlib یا وبسایت مشابه- به صورت یک مجموعه به هم متصل قرار دهیم، تا استادان بتوانند بر اساس کلیدواژه‌های خود در تمام آنها، به صورت یکجا سرچ کنند، چه تأثیر شگرفی در پژوهش ما خواهد گذاشت.

درواقع، می‌توان سامانه‌ای را تعریف کرد که فرضاً در دانشگاه تهران، تمام پایان‌نامه‌ها و رساله‌های با فرمت word با تقسیم‌بندی‌های فرعی، مانند پایان‌نامه‌های دانشکدها، رشته‌ها و گرایش‌ها، و نیز فرمت‌هایی که برای عناوین رساله‌ها، مؤلفان، عناوین فصول و منابع و جز اینها زده می‌شود، مجموعه‌ای از دانش تولید شده را در اختیار مخاطبان قرار داد. در چنین سامانه‌ای، فرضاً اگر ما تمام رساله‌ها و پایان‌نامه‌های رشته ادبیات فارسی را داشته باشیم، تصور کنید که چه حجم معلوماتی را داریم و خواستار و کاربر، با سرچ در این مجموعه، چه اندازه می‌تواند به یافته‌های تازه برسد و کار پژوهش خود را به پیش ببرد.

متأسفانه و تا این لحظه، دانشگاه‌ها، جز در حد ایجاد پایگاه‌هایی برای مقالات علمی و پژوهشی خود، و برخی برای رساله‌ها و پایان‌نامه‌ها، به صورت منفصل، آن هم غیر قابل سرچ در محتوا، کاری انجام نداده‌اند. در حالی که این کار، از نظر تعریف و تهیه یک سامانه، بر اساس تجربه‌ای که مؤسسه نور یا موارد مشابه دارند، به‌راحتی قابل انجام است. یک نمونه آن کاری بود که برای مشروح مذاکرات مجلس شورای ملی انجام شد و محتوای تمام ۲۴ دوره، در یک سی‌دی عرضه شد، با میراث مکتوب، بخش عمده آن شده است که عملاً، این رساله‌ها و پایان‌نامه‌ها، در چرخه علمی کشور، از درجه‌ایرانداک، مورد استفاده قرار نمی‌گیرند، یا کم‌کم قرار می‌گیرند.

اما همان مقدار هم که ایرانداک یا مراکز دانشگاهی پایان‌نامه‌های خود را قرار می‌دهند، در بسیاری از موارد به صورت پی‌دی‌اف، و در مواردی تنها ۲۰ یا ۳۰ صفحه از رساله است. البته و خوشبختانه، دانشگاه تهران و برخی مراکز دیگر، متن کامل همه اینها را -مشروط به اینکه دو سال از دفاع گذشته باشد- در اختیار خواستاران می‌دهد. معنای این کار این است که اگر